



دیدار عالمان دین و مبارزان جنوب رفته بود و از نشست و برخاست با آنان چیزهای زیادی آموخته بود. **نشست** \neq **برخاست** (بلند شدن)



صدای اذان در شهر پیچید. سفره‌ی افطاری در **حیاط** خانه پهن بود. هندوانه‌ی قرمز گوارا دل روزه‌داران را خنک می‌کرد. بزرگ‌ترها افطارشان را با آب جوش، **زعفران** و **نبات** باز می‌کردند.

آن سال‌ها انگلیسی‌ها از راه دریا به جنوب ایران و بوشهر می‌**تاختند** و مردم مثل **حمله می‌کردند**

همیشه به مبارزه با دشمن **برخاسته** بودند. دلوار بر ساحل خلیج فارس و در پنج فرسخی بوشهر صفی از فرسخ سه واحد اندازه‌گیری مسافت به اندازه‌ی ۴٫۶ کیلومتر

رئیس علی احساس می کرد در شهر خبرهایی است، سروصدای زیادی در شهر بود. دوربینش را برداشت، ^{بلند امیریه} ناگهان روی بام امیریه، پرچم انگلیس را دید. ماتش برد. آن گاه دوربین را به سمت گمرک چرخاند. ^{پرچم} باد بیرق انگلیسی ها را به حرکت درآورده بود. باورش نمی شد انگلیسی ها بوشهر را اشغال کرده باشند.



نظامی های هندی از کشتی پیاده شده بودند و به دستور فرمانده های انگلیسی در شهر ^{نگهبانی} می دادند. مرکز حکومت در بوشهر به دست دشمن افتاده بود. عده ای از مردم بهترین چاره را در خارج شدن از شهر می دیدند.

انگلیسی ها در مورد شجاعت رئیس علی شنیده بودند و خوب می دانستند که می تواند خواب آرام آنها را در شب های بوشهر آشفته کند.

رئیس علی دیگر آرام و قرار نداشت. خورش به جوش آمده بود. باید برای آزادی شهر چاره ای

می‌جست. همیشه صد **تفنگچی**، فرمانده جوان خود را همراهی می‌کردند. این بار هم با فرماندهی رئیس‌علی با دشمن مبارزه کردند. وقتی تفنگچی‌ها گمرک را آزاد کردند، انگلیسی‌ها برق از سرشان پرید. فرمانده انگلیسی و نیروهایش **دستپاچه** شده بودند. **بر آزرستان پریدند بسیار تعجب کردند**

رئیس‌علی پرچم انگلیس را به زیر کشید و به افسر انگلیسی گفت: «به فرماندهات بگو پرچم انگلیس در این کشور جایی ندارد.» **به زیر کشیدند پاشن آوردند**



متوقف شدن کشتی در ساحل

کشتی‌های انگلیسی بر ساحل دلواری پهلوی گرفته بودند. بعد از شکست سخت آنها در بوشهر، حالا نوبت دلواری بود. اما رئیس‌علی، آنها را **غافلگیر** کرده بود و سربازان دشمن یا کشته شده بودند یا در حال فرار به سمت کشتی‌ها بودند.

فرمانده **پیاده نظام** دشمن زخمی شده بود و در اسارت دلواری‌ها بود. رئیس‌علی خود را بالای سر او رساند و **جویای حالش شد**. فرمانده که حال مناسبی نداشت، گفت: «حال خوبی ندارم به زودی می‌میرم، **جویای حالش شدند حالش را پرسیدند** خیلی هم تشنه‌ام.»

رئیس علی دستور داد تا برایش آب آوردند. سرش را بلند کرد و کمی آب به او داد. فرماندهی انگلیسی به نشانه‌ی تشکر سرش را تکان داد. او در مدتی که در خلیج فارس بود کم و بیش زبان فارسی را یاد گرفته بود، پس رو به رئیس علی کرد و گفت: «می‌خواهم نامه‌ای برای ژنرال بنویسم.»

رئیس علی دستور داد کاغذ و قلم برایش آوردند و قول داد نامه‌اش را به فرمانده ناو جنگی برساند سرباز انگلیسی به دستور فرمانده‌اش چنین نوشت: «اکنون که این مطالب را می‌گویم و نظامی من می‌نویسد با با مرگ دست و پنجه نرم می‌کنم. سرنوشت من چنین بود که پس از سال‌ها آوارگی در سرزمین‌های مختلف و اقامت طولانی در کشورهای خلیج فارس در یکی از روستاها کشته و در زیر آفتاب پرفروغ جنوب ایران به خاک سپرده شوم. دست و پنجه نرم می‌کنم سپه نبرد می‌کنم، زور آزمایی می‌کنم

وقتی در کشتی به دیدن شما آمدم، گفتم که مردم این سرزمین همه دلیر و بی‌باک هستند. آنها از مهمان خود، هرگاه رسم ادب و عاطفه را به جا آورَد، به خوبی پذیرایی می‌کنند؛ اما از آنهایی که قصد خیانت و بی‌حرمتی به مردم سرزمینشان را دارند، هرگز نمی‌گذرند.

الان من با دو نظامی خود اسیر دلواری ها هستیم؛ ولی فرماندهی جوان و بی‌باک آنها اجازه داده است که آخرین حرف‌هایم را در کمال آزادی و آرامش بنویسم و خودش در فاصله‌ی دورتر از ما، گرم گفت و گو با دوستانش است.

دلواری ها سه اهل دلواری (شهری در استان بوشهر)

کمال سه نفر است

ژنرال، آیا این جوانمردی در درون من و تو هم دیده می‌شود؟ من هنوز نمی‌دانم در چه راهی کشته شده‌ام؛ اما خوب می‌دانم که این مردم ^{شجاع} دلیر و این فرماندهی جوان که در هیچ دانشگاهی تحصیل نکرده است، فقط با عشق به وطن و دین خود، برای سرافرازی کشورشان و ناامید کردن دشمنانشان می‌جنگند. ژنرال، راستی چرا رئیس‌علی در مکتب طبیعت و در زیر خورشید تابناک و سوزان جنوب، درس مردانگی و شهامت آموخته است ولی من و تو در دانشکده‌های عالی لندن جز کینه، حرص، استعمار و زورگویی چیز دیگری نیاموخته‌ایم؟»

شہامت سے شجاعت، جرأت

حرص سے جہش، خشم، زیادہ طلبی

استعمار سے آباد کردن



۱ زادگاه رئیس علی کجاست؟ دلوار در استان بانه شهر

۲ چرا انگلیسی‌ها فکر می‌کردند فقط رئیس علی می‌تواند خواب آرام آنها را آشفته کند؟ در مورد شجاعت رئیس علی بسیار شنیده بودند.

۳ دوره‌ی نوجوانی و جوانی رئیس علی چگونه گذشت؟ در کنار بزرگان و هم‌سن و سالان خود، تیراندازی، شش، اسب‌سواری آموخت. سفر می‌آوبالشی، از او مردی دلیر و مردم‌دوست ساخته بود.

۴ آیا رئیس علی به ادبیات علاقه‌مند بود؟ چرا؟ بله زیرا کتاب‌های شاهنامه و مثنوی را خوانده بود و از آنها بهره‌مند شده بود.

۵ فرماندهی انگلیسی در نامه‌ی خود، چگونه رئیس علی را با فرماندهان انگلیسی مقایسه می‌کند؟ رئیس علی روحیه دانشگاهی تحصیل کرده و در دلش عشق به وطن و دفاع از آن موج می‌زند در حالی که مادر دانشده ه جز حرص و زور لویی و استعمار بی‌پایه طرفه ایم.

۶ آیا افراد دیگری را می‌شناسید که همچون رئیس علی خواب دشمنان ایران را آشفته

کرده‌اند؟ در مورد زندگی آنها تحقیق کنید. ستارخان - باقرخان - میرزا کوچک خان جنگلی